نظری به تاریخ و درس عبرت یا ماجرای هندوستان (1)

شاهرخ

در شمارهای پیش در تحت عنوان«نظری بتاریخ و درس عبرت» داستان غم‏افزای مللی چند که از نعمت آزادی و سرافرازی محروم‏ و متدرّجا بزور سر نیزه و تفنگ یا خدعه و نیرنگ اسیر دولت روسیّه گردیدند مختصری بنگارش درآمد.و اگرچه از جفاکاری و ستمگری ایندولت که در تاریخ انسانیّت باید جلاّد خون‏آشام ملل مظلومه نامیده شود یکی از هزار گفته نشده ولی بآنچه رفت عجالة قناعت کرده و مقالهء نیز از همین‏ قبیل که در خصوص ماجرای قفقاز و چگونگی افتادن آن در بند عبودیت روسیّه‏ در کار حاضر کردن میباشیم برای شمارهای بعد میگذاریم.اینک هنگام آنست که‏ عطف توجّهی بسوی دولت انگلیس نموده شمّهء از تاریخ سیّئات این ملّت را که مدّتهاست در دنیا مشهور بغّداری و خیانت‏کاری‏1میباشد و بی‏باکانه‏ گناه عظیم افروختن آتش این جنگ عالم‏سوز را بر سجلّ جنایات دیگرش‏ افزوده در مقابل نظر هموطنان خود نهیم تا دشمن جنوبی خود را بهتر بشناسند و از گرفتاری در دام زرق و مکرش بیش از پیش هراسان‏ باشند.

اقلیمی از اقالیم خمسه نیست که زهر بیداد دولت و ملت انگلیس را نچشیده باشد.از قرن دوازدهم هجری باینطرف متدرّجا بیشتر از خمس‏ اراضی روی زمین و ربع جمعیّت کرهء مسکون در تحت تصرّف دولت‏ مزبور درآمده است.و با وجود آنکه تمام مللی که در تحت ربقهء اطاعت‏ او هستند در مذلّت و مسکنتی فوق بیان اندرند معهذا گمان نمیرود که‏ زنجیر اسار و بندگی او بر هیچیک از آنها سنگین‏تر و جانفرساتر از آن باشد که بر ملّت هند است.و علاوه بر آنکه تاریخ تازیانهء عبرت‏ و سرگذشت هر ملّتی برای ملل دیگر مایهء بینائی و بصیرت است اهمیّت‏ مسئلهء هند در سرنوشت ایران که بنا بگفتهء اغلی از نویسندگان دروازهء هندوستان است آشکارا است.لهذا تا حدّی که درخور گنجایش اوراق‏ «کاوه»باشد در کمال اختصار در یکی دو شماره اشارهء اجمالی بداستان غم‏ افزای هندوستان می‏نمائیم.

هند مملکتی است عظیم از اقلیم آسیا واقع در مشرق ایران و جنوب‏ چین و افغانستان و شمال دریای هند.دو حوضهء رودخانه سند در مغرب‏ و گنگ در مشرق و دشت دکن در جنوب ملک هند را بسه قسمت طبیعی‏ تقسیم مینماید و بهر یک از آن سه قسمت عصری از اعصار تاریخی نژاد «آرین»تعلّق میگردد.

در قسمت اوّل(پنجاب،سند،کشمیر)مدّتها قبل از ازمنهء تاریخی‏ نژاد آرین با نیاکان مللی که بعدها در مغرب زمین(اروپا)صاحب حیثیتّی‏ گشتند داری مناسبات لسانی و روابط صلح و جنگ بوده‏اند.

در قسمت دوّم(بنگاله،اگره و غیره)منقطع از عالم و عالمیان تمدّن‏ عظیمی استوار آمده بود که از 15 قرن قبل از میلاد مسیح تا چندین‏ قرن بعد از آن برقرار بوده است.

قسمت سوّم(دکن و غیره)33 قرن پیش از این در تحت استیلای‏ طوایف آرین درآمد و در آنجا شهرها و بناهای معظّمی برپا گردید که‏ صیت شکوه و جلال آنها بگوش قیاصرهء روم هم رسید و هنوز امروز هم خرابه‏های آنها مایهء حیرت اروپائیان است.

زمانی که مترقّی‏ترین ملل دنیا در عالم تمدّن هنوز برای نمایاندن خیالات‏ سادهء خود جز نقوش و علامات رمز مانند غامض الجّل چیز دیگری نداشتند هند دارای الف‏بای منظّمی بود که خودش ایجاد نموده بود و وسیلهء بقای‏ جاودانی سرودهای جنگی و رزمی آن ملّت که آخرین آنها اقلاّ چهار قرن‏ قبل از سرودهای هومیر معروف یونانیهاست گردید.

وقتیکه انسان وسعت خاک و جمعیّت فوق العادهء هندوستان را در نظر میآورد و دربارهء تعدّد نژادها و مذاهب و السنهء سکنهء آن اندک تفکّری‏ مینماید دنیائی در مقابل ذهن مجسّم میگردد و انسان مبهوت میماند که یک‏ چنین مملکت معظّمی را یک مشت سکنهء جزیزهء کوچک دور دست بریتانیا چگونگه در بند بندگی خویش درآمده و بیش از سه قرنست که آنرا گاو شیرده خود نموده و بانواع شدائد و شکنجها معذّب داشته و تا حدّیکه‏ نفسشان رسائی دارد خونش را میمکند!

هند بنا باحصائیات اخیره 081؛417‘313 نفر جمعیّت دارد یعنی پنچ یک‏ نفوس تمام دنیا و بیشتر از جمعیّت تمام امریکا و افریقا و استرلیا.وسعت خاکش‏ 220‘124 فرسنگ مربّع است یعنی مساوی با سطح تمام اروپا باستثنای‏ خاک اروپائی روسیّه و بیشتر از پانزده بار بزرگتر از خاک خود جزایر انگلیس.مردم این خاک بصد و چهل و هفت زبان مختلف سخن میرانند و از حیث نژاد ملّت هند مرکّب است از هندی که قسمت غالب است و مغول و عرب و سیخ و ایرانی و ترک.

تاریخ هند تا پیش از 12 قرن قبل از هجرت چنان مخلوت با افسانهاست که محال است حقیقت واقع را بتوان بدست آورد ولی از قرن‏ دوازدهم ببعد بتدریج روشن میگردد.در 1142-1106 قبل از هجرت‏ داریوش را میبینیم که بیستم ساتراپ نشین سلطنت ایرانرا در ماوراء سند تشکیل داده و پس از او در سال 950 قبل از هجرت اسکندر مقدونی‏ بهند میرود و میتوان گفت که پردهء را که تا آن وقت بین هند و ملل مغرب‏ زمین حایل بود شمشیر اسکندر درهم درید و روابط ملل اروپا و هند از آن تاریخ شروع شد و حتّی یک عدّه بازرگانان یونانی در آنخاک برقرار گردیدند.و با وجود کشمکشهائی که پس از مرگ اسکندر در هند رخ‏ نمود مغربیان دائم با آن مملکت مناسبات تجاری و دوستی داشته‏اند و حتّی‏ مذکور است که چندین سفیر و ایلچی هم از هند بروم رفته است.

پس از مرگ اسکندر و انقراض سلطنت یونانیان در هند تاریخ این‏ مملکت دوباره نامعلوم و تاریک میگردد تا وقتیکه مسلمانان پس از فتح ایران‏ بهند تاختند و وسیلهء روابط ممالک مغرب زمین و هند گردیدند.از سال‏ 391 هجری ببعد استقلال ملّی هند بتدریج از دست میرود و مدام خاکش‏ میدان تاخت‏وتاز بیگانگان میگردد.

استیلای اسلام با سبکتکین شروع میشود و پس از او پسرش محمود غزنوی از سال 392 تا سال 417 یازده بار بهند لشکرکشی مینماید و غنائم یکی‏ از آن جنگها عبارت بوده از هفتصد من سیم و زر و چهل من زر ناب و دو هزار من سیم خام و بیست من جواهرآلات.ولی سلطنت غزنویان‏ در هند دوامی پیدا نکرد چه در سال 582 هجری سلاطین غوریّه بدان ملک‏ لشکر کشیدند و تا سال 688 سلطنتشان طول کشید و در اینمدّت اسلام‏ پایهء خود را در خاک هندوستان استوار نمود.

در سال 800 لشکر تیمور بهند تاختن نمود و تا دهلی برفت و در آنجا تیمور تاج بر سر نهاد و پس از پانزده روز اقامت از دهلی بیرون رفت‏ و بجانب فتوحات دیگر روی آورد.

پس از خروج تیمور از هند قریب یک قرن آن مملکت گرفتار کشمکشها و انقلابات داخلی بود تا ظهیر الدّین محمّد بابر از اولاد تیمور در سال 911 بر آن ملک دست یافت و سلسلهء بابریّه را تشکیل داد که سلطنت‏ هند از ایشان بانگلیسان منتقل شد.

افتتاح اوّلین روابط هند با اروپا

مقارن همین اوقات بود که واسکو دوگاما ملاّح پرتغالی معروف راه‏ هند را از طریق«دماغهء امید»کشف نمود(سنه 904 هجری)،و پرتغالیها اوّل بار قدم بخاک هند نهادند و اوّلین فرنگیانی بودند که در هند بنای‏ اساس تجارت گذاردند و تجارتخانها و تأسیسات برقرار نمودند.و هم در همین اوقات بود که جزایر خلیج فارس بدست پرتغالیها افتاد.

در قرن یازدهم هجری دانمارکیها و فرانسویها و انگلیسها نیز بتقلید پرتغالیها با هند بنای روابط گذاردند و مخصوصا فرانسویها بتدریج ترقیّات‏ مهّم نمودند.ولی انگلیسها کم‏کم دست آنها را کوتاه کردند و رقیبان دیگر را نیز بتدریج از میدان هند راندند.

اوّلین رخنهء انگلیسها در هند-تأسیس شرکت هند شرقی

انگلیسهائی که با هند رفت‏وآمد داشتند فقط تجّار بودند و در اوایل‏ یکتا مقصدشان جلب منافع تجارتی بود و از اینرو در کارهای سیاسی و ملکی‏ هند مداخله نمینمودند و باسم«شرکت انگلیسی هند شرقی»بتدریج در بنادر هند تجارتخانها بنا نمودند.برحسب سفارشنامهء که در سال 1021 هجری‏ جارج اوّل پادشاه انگلستان بجهانگیر پادشاه هند مقیم دهلی از سلسلهء بابریّه نوشت‏ جهانگیر ابتدا بشرکت اجازهء تأسیس تجارتخانها در سورت و احمد آباد و کامی داد و پس از آن فرمانی صادر نمود که تملّک آنها را نیز رسمیّت‏ میداد و در آن سفارشنامه جارج اوّل پادشاه انگلستان پادشاه هند جهانگیر را برادر عظیم الشّأن خویش میخواند.

ولی کمپانی کم‏کم روش صلح‏آمیز خود را کنار نهاده بنای ساختن استحکامان‏ و قلاع میگذارد و هر روز ببهانهء باراضی جدید دست اندازی مینماید و در مدارس و بمبئی نیز تجارتخانها تأسیس میکند و کم‏کم با هند مرکزی نیز روابط تجارتی‏ ایجاد مینماید.در اواسط قرن یازدهم هجری بنای تشکیل دستجات مسلح‏ میگذارد و بوسیلهء دسیسه و بیرنگ در دربار اغلب شاهزادگان صاحب نفوذ میگردد و کار را بجائی میرساند که در سنهء 1101 پادشاه هند از سلسلهء بابریّه اورنگ زیب لشکر کشیده سورت و احمد آباد را تسخیر و بمبئی را محاصره مینماید و عدّهء از مدیران کمپانیرا بقتل رسانیده اجزای آنرا زنجیر بگردن در کوچها میگرداند و کمپانی از روی جبر زینهار میطلبد و دو نفر از مدیران خود را کتف بسته بدهلی میفرستد.پس از آنکه اورنگ زیب‏ سرزنش زیاد بانها میکند مجدّدا فرامین سابقه را در حقّ کمپانی صادر مینماید و کمپانی نیز قول میدهد که دیگر مداخله در کارهای مملکتی را بخود جائز نشمارد.ولی اورنگ زیب در سال 1121 رخت بسرای دیگر کشید و جانشینان او را دیگر آن اقتدار نبود که بتوانند جلوی دسیسه‏ کاری کمپانی را بگیرند و کمپانی هر روز بدست آویزی تازه بر اختیارات‏ خود میافزود چنانکه در سال 1133 دو نفر باسم سفیر با تحف و هدایای‏ زیاد بدربار پادشاه هند شاه جهان میفرستد و شاه جهان بملوک ایالاتی که در سر راه واقع بودند امر مینماید که هریک از ایشان در خاک خود از صندوقهای تحف و هدایا استقبال نموده و با اعزاز و اکرام آنها را از خاک خود عبود دهند.غافل از اینکه این صندوقها قیمت تخت و تاج‏ مغولرا برای او میاورد!تحف و هدایای مزبوره عبارت بود از چهار صد توپ ماهوت،دوازده آیینهء قدّی،پنج عدد ساعت و بعضی اشیاء دیگر از همین قبیل.ولی از آنجائیکه در دربار هند این چیزها تازگی‏ داشت بقیمتهای فوق العاده تخمین شد و در وجود اعیان و اشراف‏ پایتخت تأثیر زیادی نمود و پادشاه حقّ تجارت را در تمام خاک هند بکمپانی بخشید و کمپانی نیز بر جسارت خود افزوده هر روز دایرهء تجارتخانهای خود را وسعتر مینمود

استیلای انگلیسان بر بنگاله

در آنوقت هندوستان منقسم بخپدن مملکت بود و بر هرکدام آنهانوّابی‏ یا راجهء در تحت حمایت سلاطین بابریّه که در دهلی اقامت داشتند فرمانروا بود و هریک از آنها تقریبا در قلمرو خوسش استقلال کامل داشت.یکی‏ از مهمّترین آن ممالک حکومت بنگاله بود.در آنجا در نزدیکی کلکتّه در سال 1110 انگلیسها قلعهء باسم قلعهء ویلیام بنا نموده بودند و پس از آن‏ بتدریج تمام نواحی قریب بقلعه را نیز خریدند.

در ماه رجب 1169 علی وردی خان نوّاب بنگاله که مدّتها بود با کمال اضطراب ناظر کشمکش فرنگیان و رفتار پیچ اندر پیچ انگلیسها بود در بستر مرگ در دم واپسین بفرزند ارشد خود گفت:«فرزند من‏ قدرت انگلیسها زیاد است اگر از عهدهء آنها برآمدی دفع سایر فرنگیان‏ آسان است.نباید بگذاری که انگلیسها در مملکت تو دارای قوی و تجارتخانها باشند.اگر در جلوگیری آنها سستی نمائی آب و خاک هند آنانرا خواهد شد.بگمان من عنقریب انگلیسها برای ملک تو خطر بزرگی خواهند گردید.قصد فرنگیها از آمدن بمملکت ما جلب نفع است و مقصودشان از مداخله در کشمکشهای داخلی غصب ممالک و چپاول دارائی و زر وزیور ماهاست.گل این فرنگیها با عشق طلا و نقره سرشته شده است‏ و ضمیرشان از سودای تسلّط و حاکمیّت انباشته.رفتارشان بتمام مشرق‏ زمین آشکار داشته که احکام خدای خودشان نیز در نزد آنها قیمتی ندارد و سیاست و حرکاتشان بالکلّ بر ضد عقاید مذهبی خودشانست.ای فرزند من باز بتو میگویم بر سر آن باش که انگلیسها را از پا در آوری چه اگر غفلت نمائی و روا داری که در خاک تو دارای قشون و تجارتخانها و تأسیسات باشند اینخاکی که امروز از آن تو است فردا از آن آنها خواهد شد».

بیم و اضطراب علی وردی خان بیجا نبود.او در ماه رجب وفات‏ نمود و در ماه محرّم همان سال لرد کلایو1بوسیلهء هزاران دسیسه‏بازی‏ درصدد برآمد که شجاع الدّوله فرزند و جانشین نوّاب سابق الذّکر را از تخت خلع نموده و فرومایهء را موسوم بمیر جعفر که دست‏نشانده و کاسه‏ لیس کمپانی بود بر سریر تخت بنگاله جای دهد.تفصیل این داستان‏ خجلت‏آمیز از زبان خود لرد کلایو و با یک بی‏پردگی و بی‏شرمی حیرت‏ انگیزی در مقابل هیئتی از پارلمان انگلستان که برای محاکمهء مظالم و اجحافات‏ او در سال 1186 تشکیل گردیده بود بخوبی شیوهء تعدّی و دغل‏کاری را که مبنای اعمال انگلیسهاست در غصب حقوق و اراضی مظلومان آشکار میدارد.لرد کلایو در آنجا میگوید:«با میر جعفر قرار داده بودیم که‏ قشونی که از طرف شجاع الدّوله در تحت فرمان میر جعفر درآمده بود در موقع معیّن بشجاع الدّوله پشت نموده و او را از تخت پائین آورده و میر جعفر را بسلطنت بنشانند.مطلب تمام بود و کار بمراد و فقط تعین روز و ساعت‏ شورش باقی مانده بود که واتس‏2که از طرف ما دربار نوّاب نماینده‏ بود پیغام فرستاد که یکنفر هندی از رجال مهّم سلطنت موسوم به اومیچوند1 مسئله را دریافته و بر سر آنست که شجاع الدّوله را از چگونگی کار با خبر سازد ولی اگر بوسیلهء سند باو اطمینان داده شود که پس از اتمام کار صدی‏ سه از دارائی نوّاب بعلاوهء سه لک روپیه‏2باو داده خواهد شد با مقاصد شرکت همراه میشود.و نظر باهمیّت موقع کمپانی استعمال جیله و تزویر را در مقابل تقاضای یک چنین دون طبیعت طمّاعی مجاز دانسته و تصویب‏ نمود که یک سند ساختگی را که من مقدمّة مهیّا نموده بودم بامضای یکی از خدّام زیردست شرکت رسانیده و بدست هندی مزبور بدهد.و گمان‏ نمیکنم که این مسئله در نظر شما هم از مصلحت و انصاف دور باشد چه در آن موقع جلوگیری از مقاصد سیّئهء یک بداندیشی که در ازای پول‏ برای خیانت بولی نعمت خود حاضر شده بود از همه چیز لازم‏تر بنظر میآید»(!)

سپس لرد کلایو بنای ایرادگیری و پرخاشهای بیجهت با شجاع الدّوله‏ نهاد و وقتی که کار را آماده دید بآسانی طوماری از تهمتهائی که بنوّاب مذکور اسناد میداد ساخته و برای او فرستاد و بدون اتلاف وقت و انتظار جواب‏ قشون بر سر او کشید.فریقین در صحرای هوگلی‏3با یکدیگر تلاقی‏ نموده قشون بنگال پنجاه هزار نفر بود با صد عرّاده توپ در صورتیکه‏ قشون انگلیسها بیشتر از سه هزار نفر نه و فقط ثلث آن انگلیسی بود ولی‏ بنا بقرارداد معهود در موقع کارزار قشون بنگال پشت بنوّاب خود نموده و راه گریز پیش گرفتند و میر جعفر بهمراهی کلایو بپایتخت وارد شد.و چند روز پس از آن شجاع الدّوله از سریر تخت بختهء تابوت جای‏ گزید و کلایو با رعایت مراسم معموله میر جعفر را بتخت نشانید و در حقیقت حکومت این مملکت پر ثروت بکمپانی تعلّق گرفت.بدیهی است‏ که بوعده‏هائی هم که باومیچوند داده بودند عمل نکردند و کنپانی ثابت‏ نمود که سند ساختگی است و حتّی بپیمانها و قرار دادهائی هم که با میر جعفر داشتند عمل ننمودند و باز بوسیلهء دسیسه و نیرنگ میر جعفر را خلع‏ و مقام او را در مقابل مبالغی هنگفت بدیگری واگذاردند.و این نیز دولتش‏ مستعجل بود و بزودی زوال پذیرفت و مجدّدا خود میر جعفر در مقابل‏ نرخ تخت و تاج فروشی کمپانی سر فرود آورده و بتخت نشست.

از سال 1133 باین طرف کمپانی متصرّفات خود را بسه دسته تقسیم‏ کرده و برای هرکدام آنها یک مرکزی معیّن نمود و آنها عبارت بود از کلکتّه و مدارس و بمبئی.و حکومت هریک از آنها را بیک نفر حاکم و یک هیئت مشاوره که خود کمپانی انتخاب مینمود تفویض نمود.

کلایو که در کلکتّه حاکم بود با هیئت مشاورهء آن محلّ همدست گردیده‏ بتدریج از نوّابان وراجگان بومی کست امتیازات و اختیارات تجارتی و گمرکی نمود و باین وسیله در امور داخلی آنان راه مداخلات برای خود باز نمود و حتّی در جمع و اخذ مالیّات آن ممالک نیز خود را صاحب حق‏ قلم داد و کار را در ثفتینات و تضییقات بجائی رسانید که اغلب نوّابان‏ (1) Omichund

(2)000‘750 فرانک،تخمینا 75 هزار تومان بپول آنوقت

(3) Hougly

وراجگان هند لاعجل شده یکان یکان اراضی و رعایای خود را در مقابل‏ مقداری معاش سالیانه بکمپانی واگذار نمودند،چنانکه در سال 1179 نوّاب‏ بنگاله که از تعدّی و اجحاف کمپانی بجان آمده و کاردش باستخوان رسیده‏ بود و بقول خودش محال بود که یک روپیه بدستش بیاید که فورا بجیب‏ انگلیسها نرود یکباره چشم از مملکت و سلطنت خود پوشده و در ازای‏ یک معاش سالیانه معادل یک ملیون و دویست هزار تومان(12 ملیون‏ فرانک)که روز بروز هم از آن کاسته و کم‏کم بسیصد هزار تومان رسانیدند تخت و تاج خود را بکمپانی واگذالر نمود.و حتّی خود پادشاه هند شاه عالم‏ هم در مقابل یک مستمرّی سالیانهء هفت صد هزار تومانی انتقال سلطنت ایالت‏ فوق یعنی بنگاله را بعلاوهء ایالات بهار و اریسا بکمپانی تصویب نمود.و از آن ببعد کمپانی که در اوّل کار عبارت از یک شرکت تجارتی بیش نبود صاحب مقام یک سلطنت بزرگی شده و دارای هشتاد کرور رعیّت و صد و چهل کرور فرانک عایدات سالیانه گردید.

پاکر1مورّخ انگلیسی مینویسد«وقتی که انگلیسها در هند مستقرّ گشتند انحصار تمام حبوبات را در دست گرفتند و هندیها برای ضروروت‏ خود لا بدّ بودند که از دکّاندارهائی که کمپانی معیّن نموده بود بقیمت گران‏ خرید نمایند و کسانی که تخلّف از قانون نمودند سیاستهای سخت دیدند. و همینکه یک عدّهء از شرکاء کمپانی جیب خود را پر مینمود شادکام بانگلستان‏ برمیگشت و یک دسته گرسنهء دیگر از انگلستان میرسید.یأس و دلسردی‏ بر تمام ملّت هند غالب آمد و صنعت و فلاحت تنزّل بسیار نمود و شوق و رغبت مردم بکار خمود یافت و نتیجه آنکه قحط و غلای وحشتناکی بر هندوستان مستولی آمد و این هم خود برای کمپانی سر چشمهء نفع و فایدهء جدیدی گردید و محتکرین جیبها پر نمودند.بنگاله که یکی از حاصلخیزترین‏ اراضی دنیاست بالکلّ ویران گردید و چندین ماه متمادی هر شب هزارها زن و مرد و بچّه در جلوی انبارهای انگلیسی که از مأکولات انباشته‏ بود گرد آمده و شیون و فریاد گرسنگی را بفلک میرسانیدند و صبحگاهان‏ اجساد قحطی‏زدگان زمین را پوشانیده و زندگان رمق آنکه آنان را بخاک‏ بسپارند هم نداشتند».

آه و نالهء بیچارگان چنان دلخراش بود که در پارلمان انگلستان هم مؤثر واقع گردید و کلایو را بجرم آن همه مظالم در تحت استنطاق و محاکمه آوردند چنانکه بشمّهء از آن در صفحات قبل اشاره شد.ولی چه فایده که عدّهء کثیری از وکلای پارلمان خود در زمرهء مقصّرین و از شرکا و سهام داران‏ کمپانی بودند و محض حفظ ظاهر صدا را بملامت مأمورین خود در هند بلند نموند و باسم انسانیّت و نوع پروری و عدالت و نحو ذلک داد سخن‏ دادند و نطقها نمودند ولی از نتیجهء فعلی آن جز احکام شدیدهء که در تحویل‏ عاجل عایدات هند بصندوق کمپانی صادر شد تسکین و تسلیتی در حال هندیان‏ بعمل نیامد.و در خاتمه امتیازات کمپانی را که موعدش سر آمده بود دوباره‏ تجدید نمود و در سال 1178 بجای لرد کلایو یک حاکم کلّ کهع اختیاراتش‏ از بعضی حیثیّات بیشتر از اختیارات اغلب سلاطین و پادشاهان اروپا بود برای هند معیّن نمودند.حاکم مزبور موسوم بود به وارّن هیستینگس‏1 که بقول مورّخین از حیث قساوت و حیله‏گری از کلایو عقب نبود و اوّل‏ کار او در هند فروختن ایالت اللّه آباد و دو ایالت دیگر بود بنوّاب ایالت‏ عوض(اوده)شجاع الدّوله‏2بقیمت دو ملیون و سیصد هزار تومان‏ در صورتیکه بنا بعهد نامهء که با پادشاهان هند بسته بودند انگلیسها در این‏ امر بکلّی بی‏حق بودند و برخلاف قول و پیمان خود عمل نمودند.نوّاب‏ مذکور بدستیاری قشونی که هیستینگس بکمک او فرستاده بود بقصد استحکام‏ پایهء سلطنت خود بایالات جدیده قشون کشید و آن ممالک را که در آن زمان‏ آبادترین ممالک هند بود با خاک یکسان نمود.ولی از این خونریزیها بهرهء حاصل نوّاب نگردید و بلافاصله در یکی دو سال بعد(1189)در گذشت. و اگرچه قانونا تخت و تاج بپسرش آصف الدّوله میرسید ولی هیستینگس‏ تا مبالغ معتدّبهی از او نگرفت نگذاشت بتخت پدر بنشیند و پس از آن‏ وجه خرید ایالات مذکوره را با وجود آنکه از پدرش گرفته بود دوباره‏ از نوّاب تازه بعنف مأخوذ داشت.

استیلای انگلیسها بر بنارس

از آنجائیکه هیستینگس شنیده بود که اغلب راجها و نوّابان هند قسمتی‏ از دارائی خود را بملاحظهء اینکه از هر دستبرد و آسیبی در امان باشد در بنارس که شهر مقدّس هندیانست بنا بعادات قدیمهء خود بامانت میگذارند بخیال‏ دست اندازی بآن شهر افتاد.راجهء بنارس با وجود روابط دوستانهء که‏ با کمپانی داشت چون این حرکت را از او دید برآشفت و پیمانهء صبر و مدارای‏ او بر سنگ آمده و بهیچوجه در مقابل مقاصد طمّاعانه هیستینگس سر فرود نیاورد و پای مقاومت فشرد.ولی هیستینگس بدستیاری گروهی از سپاهیان‏ خود راجه را در پایتختش که یک کرور جمعیّت داشت دستگیر نمود.باستماع‏ خبر دستگیری راجهء بنارس که نظر بسلوک و مهربانی و عدالتش محبوب‏ القلوب همه رعایای خود بود اهالی بنارس شورش نمودند و از هر طرف‏ کشتار شروع شد و راجه نایل بفرار گردید و در یک قلعهء در کنار رودخانه‏ گنگ پناه برد.

هیستینگس نیز پس از آنکه دید قسمت مهمّ از سپاهیانش مقتول گردیدند بخاک خویش مراجعت نمود و قشونی از نو تدارک دیده بسر راجه‏ میتازد و راجه شکست خورده فراری میشود و عیالاتش بدست هستینگس‏ میافتند و با آنها بقول یک مورّخ فرانسوی‏3مانند اراذل و اوباش رفتار مینماید و از تفتیش جیب و بغل آنان هم رو نمیگرداند و حتّی پسر راجه را مأمور بضبط اموال مادر و خواهر و کسان خود و تحویل آنها بکمپانی مینماید و باینطور تمام شکنجها باسم راجه مجری میشود و حکم عفو عمومی و رهائی‏ محبوسین باسم هیستسنگس!

وقتیکه چند سال بعد از آن چهل و پنچ جنایت دیگر از همان نوع بر جنایت فوق مزید شد از انگلیس هیستینگس را بعنوان مقصّر در مقابل

(1) Warren Hastings

(2) Aoudh

(3) Henri Martin

کرسی محاکمهء پارلمانی احضار کردند و با وجود اتّفاق بهترین نطّاقها و وکلای‏ پارلمان از قبیل پیت‏1و غیره در محکوم داشتن او بسیاستهای شدید هیستینگس‏ نه فقط بیگناه بقلم رفت بلکه بجنبهء لردی نیز محلّع گردید.یک مورّخ‏ فرانسوی در این خصوص مینویسد که اگر شهر لندن در محاضره بود و بیم‏ انقراض انگلستان هم در میان بود حرکات مذکوره باز در تاریخ عالم بغایت‏ زشتی یاد میگردید چه رسد باینکه موجب آن فقط حرص و طمع بوده است.

انقراض سلطنت میسور

در سال 1189 هجری وقتیکه جنگ استقلال امریکا باعث تجدید زد و خورد ما بین فرانسه و انگلستان گردید در هندوستان برای کمپانی انگلیسی‏ هند شرقی رقیبی نمانده بود جز سلطنت ماراتها(مهراتها)در مغرب و سلطنت‏ میسور2در جنوب.مؤسّس سلطنت میسور حیدر علی نامی بود از مسلمانان هند که بگفتهء مورّخین یکی از سر افرازترین و با افتخارترین‏ فرزندان مشرق زمین بشمار میرود.در موقع مراجعت هیستینگس باروپا (سنه 1200)از قدرت و قوّت این دو حریف بسیار کاسته گردیده بود. سلطنت ماراتها بملاحظهء اختلافات داخلی که موجب آن دسایس انگلیسها بود قریب بانقراض رسیده بود و حیدر علی نیز در همان موقعی که بیاری‏ قشونی که از فرانسه بامداد او آمده امیدوار بود و خیال میکرد بالأخره‏ بآرزوی پنجاه سالهء خود خواهد رسید و خاک هندوستان را از لوت وجود انگلیسها پاک خواهد کرد اجل گریبان گیر او گردیده درگذشت(1197).

در موقع عهد نامهء ورسای‏3که در چهاردهم صفر 1198هجری مابین‏ فرانسه و انگلیس بسته شد و از یک طرف باستقلال ممالک متّحدهء امریکا رسمیّت داد و از طرف دیگر یکباره مداخلات دولت فرانسه را در امور هندوستان پایان بخشد و در حقیقت حقّ مالکیّت هند را منحصر بانگلیسها نمود اراضی متصرّفهء کمپانی در هند عبارت بود از ایالات بنگاله،بهار،بنارس، مدراس،چرکاری و بمبئی که رویهمرفته بیشتر از شصت ملیون جمعیّت‏ داشت.پس از آن انگلیسها چند سالی از جلب مستملکات جدیده در هند چشم پوشیده باستحکام پایهء اقتدار خویش در اراضی متصرّفه‏ کوشیدند.

تیپو سلطان

ولی دیری نگذشت که جانشینان هیستینگس دریافتند که پسر حیدر علی‏ موسوم به تیپو صاحب که خون غیرتمندی پدر در عروقش جاری و وارث‏ قدرت وقابلیّت او و مخصوصا کینه و عداوت با انگلیسها بود کم‏کم همسایهء خطرناکی میگردید.بدون آنکه مهلت دهند که تیپو سلطان قشون خود را که بطرز اروپائیان اداره مینمود حاضر نماید با ماراتها و سپهدار دکن همعهد گشته بر اراضی او تاختن نمودند.تیپو سلطان با وجود رشادت بسیار و جنگهای بی‏شمار عاقبت مغلوب گشته و قهرا نصف ممالک خود را با شش‏ ملیون تومان(شصت ملیون فرانک)وجه الخساره بکمپانی وامیگذارد و کمپانی دو نفر از فرزندانش را نیز بعنوان گرو با خود میبرد.

از این ببعد تیپو سلطان همواره مترصّد بود که از هر کجا که باشد مددی برای خود بدست آورد.در سال 1202 سفیری بدربار لوئی‏ شانزدهم پادشاه فرانسه میفرستد ولی بواسطهء شورش بزرگ فرانسه‏ و انقلاباتی که در آن اوقات در آن مملکت رخ نمود مقاصد این سفارت‏ بکلّی بی‏نتیجه ماند.

وقتیکه قشون ناپلیون در سال 1213 بر مصر استیلا نمود تیپو از نو امیدوار میگردد و ناپلیون هم حقیقة مانند اسکندر هوای هند در سر داشت ولی اتّفاقات اروپا مجالش نداد و تا دم مرگ دریغ این مسئله را میخورد.خلاصه چون تیپو از هر دری ناامید گشت مدافعهء خاک‏ خود را قدم بقدم در نظر گرفته و در سنهء 1213 با دشمنان خود مشغول‏ زد و خورد گردید و در وقتی اجل گریبان او را گرفت که مردانه سرگرم‏ مدافعهء پایتخت خویش بود(سنهء 1214).پس از او انگلیسها قسمتی از ممالک ویرا مستقیما ملحق بمتصرّفات خود نمودند و محض حفظ ظاهر شاه‏ مانندی را نیز که از جیره خواران کمپانی بود بر تخت نشانیدند و بدون‏ فوت وقت عزم خود را در بر هم زدن سلطنت ماراتها جزم نمودند.

انقراض سلطنت ماراتها

ماراتها اگر در مقابل قشون کمپانی که کم‏کم بصد هزار نفر رسیده‏ بود نمیتوانستند در موقع لزوم استقامتی بورزند ولی با این همه کمپانی برای‏ بر هم زدن اقتدار آنها متوسّل بوسایل دیگری گردید.در سال 1213 در تحت عنوان«اصول اعانه‏1»کمپانی قوانینی ایجاد نمود که در ظاهر موافق با صلاح ممالک هند ولی در حقیقت مایهء انهدام کلّی استقلال آنها بود.اصول جدیده عبارت بود از اینکه هریک از حکمرانان‏ هند یک ساخلوئی از قشون کمپانی در مملکت خود نگاهدارد و مخارج آن‏ قشون را عایدات چند قبضهء که کمپانی در مملکت آنها معیّن خواهد نمود تأمین نماید.پیشوای‏2پونا که فرمانفرمای کلّ ممالک مارات بود باین‏ مسئله تن در داد ولی حکّام زیر دست از اطاعت او سر پیچیدند و با کمپانی بنای زد و خورد نهادند لیکن عاقبت شکست خورده قسمت مهمّی‏ از خاکشان بدست انگلیسها افتاد و انگلیسها برای بستن زبان عوامّ یکی از اعقاب اکبر شاه را که موسوم بشاه عالم و کور بود از زندان بیرون آورده‏ بتخت اجدادی نشاندند و بیچاره بزودی دریافت که فرمانبری و جیره‏ خاری بیگانگان از رنج حبس بمراتب دردناک‏تر است.راجهای مغلوب‏ هم که در حکمرانی ممالک خود برقرار مانده بودند مجبورا با کمپانی عهد بستند که از آن پس هیچ اروپائی را در امور داخلهء خود بدون اجازه‏ و تصویب حکومت انگلیس مداخله ندهند.ولی چند سال بعد در سنهء 1233 در موقع شورشی که در مغرب هندوستان بظهور پیوست کمپانی‏ (1) Syst'eme subsidiaire

(2)بهمین لفظ پیشوا در هندوستان معمول بوده است.

راجهای مذبور را ببهتان تدارک مظنونه مقصّر به قلم داده و آنان را محکوم‏ بتأدیهء مبالغی عظیم نمود.و از آنجائی که کیسهء آنها از نقدینه خالی بود مجدّدا بتسلیم قسمتی از ممالک خویش مجبور گردیدند.و«پیشوای»پونا هم که‏ رئیس کلّ ممالک ماراتها بود از تخت سرنگون گردید و پالهنگ جیره‏ خاری کمپانی را بر گردن گرفت و بدین طریق سلطنت ماراتها منقرض‏ گردید(سنهء 1233).و در این میانه باز کمپانی صاحب 440 فرسنگ‏ مربّع زمین و 12 کرور رعیّت گردید.

استیلای انگلیسها بر سند

پس از این واقعه مدّتی هند روی سکون و آرامی بخود دید ولی افسوس‏ که دورهء آن بیش از پنج شش سال طول نکشید باینمعنی که در سال 1254 کمپانی بخیال فتح افغانستان افتاد و چهار سال تمام در اینراه لشکرکشی‏ نمود و شرح این واقعه خود داستان مفصّلیست و در این مقالهء مختصر نگنجد.در موقع لشکرکشی بافغانستان انگلیسها بامور ممالک شمال غربی‏ هندوستان از قبیل سند و پنجاب که بمناسبت دوری آنها از منطقهء مصترّفات‏ کمپانی هنوز تا آنوقت دقّت ایشان را آنقدرها جلب ننموده بود بصیر گردیده‏ و آتش طمع ایشان در تصرّف آن دو مملکت شعله‏ور گردید.

در موقع بازگشتن از افغانستان بامرای سند فرمان فرستادند که‏ قسمتی از اراضی خود را تسلیم کمپانی نمایند و سکّه‏های کمپانی را نیز در ممالک خود رواج دهند و بالاخره در سنهء 1259 قشونی بحیدر آباد پایتخت امیر رستم که رئیس امرای ممالک سند بود فرستادند.اهالی پای‏ استقامت فشرده جانفشانی و مردانگی فوق العاده بروز دادند ولی عاقبت‏ مغلوب قشون نظامی و تعلیم دیدهء اروپائیان گردیدند.انگلیسها بتدریج‏ امرای معروف سند را دستگیر نموده و زنجیر بگردن بمتصرّفات کمپانی فرستادند و از دارائی آنها 25 کرور فرانک بقشون کمپانی و بیشتر از سه کرور فرانک‏ تنها برئیس قشون داده شد.و بدین ترتیب استقلال سند زوال پذیرفت‏ و برای انگلیسها موقع آن رسید که با خاطر آسوده بختم عمل پنجاب‏ بپردازند.

استیلای انگلیسها بر پنجاب

مملکت پنجاب از قرن دهم هجری در تحت سلطنت طایفهء سیخها در آمده بود و در مدّت سلطنت مهاراجه رنجیت سنگه‏1که از سال 1194 تا 1255 دوام نمود بملاحظهء دانائی و کفایت این راجهء بزرگ مملکت‏ پنجاب باوج ترقّی و اقتدار رسیده و از پرتو تعلیم و تربیت چهل صاحب‏ منصب اروپائی دارای لشکر معظّم و منظّمی گردیده بود که در ممالک همسر خود تالی نداشت.ولی پس از رنجیت مذکور مشهور به«شیر پیر انهار خمسه»(یعنی پنجاب)جانشینان او از عهدهء مملکت‏داری بر نیامدند و از قشون هشتاد هزار نفری و قورخانهء خود که دارای سیصد و هفتاد عرّاده توپ بود نتوانستند استفاده نمایند و بتدریج صاحب منصبان‏ اروپائی را نیز از دست دادند و قشون بی‏سر و صاحب بقتل و غارت رعیّت‏ دست دراز نمودند.نایب السلّطنهء پنجاب محض رفع شرّ آنها خواست‏ تمهیدی نموده باشد و آنان را ترغیب باستیلای متصرّفات کمپانی نمود.در سال 1261 شصت هزار پیاده و سواره از رود ساتلج‏1که سر حدّ ما بین پنجاب و ممالک متصرّفهء کمپانی بود عبور نموده و سیل‏وار بطرف‏ جنوب سرازیر گردیدند و پس از کارزارهای خونین و کشتار فراوان‏ بالاخره قورخانهء خود را از دست داده بطرف پنجاب فرار کردند.لرد هاردینگ‏2که فرمانده قشون کمپانی بود فتح و الحاق پنجاب را شرط خردمندی ندانست چه در آن هنگام کم‏کم مصارف سالیانهء کمپانی بملاحظهء لشکرکشیهای پی‏درپی بیست و چهار کرور فرانک بر عایدات آن افزون‏ گردیده و عدّهء سپاهیان دو برابر قشون خود انگلیسان شده بود.لهذا از الحاق پنجاب صرف نظر نموده اجرای«اصول اعانهء»را که فوائد بیشمار ان‏ دستگیر انگلیسها گریده بود بمصلحت نزدیکتر دیدند و هیئتی بعنوان حمایت‏ راجهء بزرگ که طفلی خرد بود تعیین و با قشونی مرکّب از ده هزار نفر انگلیسی و و هندو که بحفظ و حراست این هیئت مأمور بودند بلاهور پای‏تخت پنجاب‏ گسیل داشتند.ولی از این مقدّمه چهار سال بیش نگذشته بود که شورش‏ سهمگینی در مملکت پنجاب روی داد و تا رسیدن قشون امدادیّهء کمپانی قسمت‏ مهمّی از قشون انگلیس و هندو که بعنوان ساخلو در لاهور اقامت داشتند بهلاکت رسیدند.و وقتی که صد هزار قشون کمپانی با صد عرّاده توپ رسید باز هم شورشیان در چیلیانوالا3فتحی نمودند و سه هزار نفر از قشون‏ دشمن را بخاک هلاک انداختند ولی بالأخره مغلوب لشکر کمپانی که عددا فایق بوده گردیده و در 22 ربیع الثّانی 1264 لرد دالهوزی‏4حاکم کلّ‏ هندوستان از طرف کمپانی اخطارنامهء صادر نمود که رسما انقراض‏ سلطنت پنجاب را اعلام میداشت.

انقراض سلطنت عوض(اوده)5

پس از پنجاب در هندوستان مملکتی که مستقلّ مانده بود ملک عوض‏ بود.هرچند که آن هم از استقلال فقط اسمی داشت چه سالیانه بیشتر از چهل و شش کرور فرانک خراج‏گذار کمپانی بود و غالبا پادشاه را نیز کمپانی‏ در عوض مبالغی هنگفت معیّن مینمود.در سال 1270 کمپانی اظهار نمود که شاه عوض قابل سلطنت نیست و صورت استعفانامهء باو فرستاده‏ و درخواست نمود که آنرا امضا نماید.پادشاه عوض موسوم بولید علی شاه‏ ابتدا خواست از امضاء آن استعفا نامه امتناع نماید ولی در مقابل تهدیدات‏ کمپانی جسارت نورزید و شخصا برای احقاق حقّ خویش بکلکتّه مرکز متصرّفات کمپانی رفت ولی فریاد و فغانش بی‏اثر ماند و دیری نگذشت که‏ از غصّه جان سپرد.پس از او زوجه‏اش که زنی دلیر و مردانه بود بانگلستان رفته و در آنجا محاکمهء بر پا نمود که آوازهء آن در اغلب ممالک عالم‏ پیچید و دامنه‏اش بپارلمان هم کشید ولی با وجود اظهار همدردیهای فراوان‏ از طرف سران و بزرگان انگلیس کار بیگم بی‏نوا بجائی نرسید و بپاریس‏ رفته در آنجا درگذشت و منظرهء غم‏افزای عبودیّت کلّ ممالک هندوستان را با خود بخاک برد(سنهء 1275).

مقارن این احوال در سنهء 1273 شورشی فوق العاده سهمگین در هند بروز نمود و مقدّرات کمپانی را زیر و زبر کرد و ما در شماره‏های آتیه‏ انشاء اللّه بشرح آن و تفصیل حال حالیّهء هندوستان خواهیم پرداخت.

شاهرخ

اخبار اخیرهء ایران

در ایران اخیرّا جنگ در حوالی دولت‏آباد و راه همدان و عراق‏ حالت توقّف پیدا کرده یعنی اگرچه مستمرّا جنگ میشود ولی پیشرفت‏ مهمّی از طرفین نشده و عثمانیها اندکی پیش رفته‏اند و مکرّرا حمله‏های سخت‏ روسی را دفع کرده‏اند.در طرف گرّوس و کردستان ایران نیز عثمانیها باز پیشرفت دارند و شهر بیجار حاکم‏نشین گرّوس را تصّرف کرده‏اند. بالأخره در ایران غربی و مرکزی هم نفوذ ملیوّن ایرانی و قوای عثمانی‏ در وسعت و انتشار است.بروجرد و لرستان بحیطهء حکومت ملّی درآمده‏ و اصفهان نیز بدست بختیاریان و سایر ملیوّن افتاده و قشون روسی در آنجا شکست خورده و فرار کرده‏اند و خبر رسمی روس عقب نشستن‏ این قشون را تا کاشان بشکل تصرّف کاشان از طرف قشون روس مینمایاند در صورتی که کاشان میان قم و اصفهان است و مدّتها پیش از اصفهان‏ بدست روسها افتاده بود.

از تأثیر پیشرفت قشون عثمانی در طرف همدان در طهران هم‏ هیجانی پدیدار شده و متعاقب دخول عثمانیان بهمدان اتباع دول متفّقه‏ اموالشان را در طهران هراج کرده و رو بفرار گذاشته‏اند.قونسول‏ روس در آن شهر برشت رفته و سفارتهای آن دول تدارک حرکت‏ دیده و مهیّای فرار نشسته‏اند و حتّی بدولت ایران و اعلیحضرت همایونی‏ نیز تکلیف و اصرار کرده‏اند که ایشان نیز در موقع نزدیک شدن‏ عثمانیان بطهران پایتخت را تغییر داده بیکی از ولایات شمالی نقل کنند. اعلیحضرت تکلیف سفرای روس و انگلیس را نپذیرفته و رجوع بمشورت‏ و صوابدید یک مجلس عالی درباری کرده‏اند که در این باب رأی بدهد. جناب وثوق الدّوله که در همان وقت تازه بریاست وزرا منتخب شده‏ ولی هنوز هیئت وزرا را تشکیل نداده بودند مأمور میشوند که مجلسی‏ مرکّب از 35 نفر از شاهزادگان بزرگ درجهء اوّل و وزرای قدیم‏ و علمای بزرگ به صاحبقرانیّه دعوت کنند.در 19 شوّال مجلس‏ منعقد شده و با 33 رأی برخلاف 2 رأی حرکت موکب همایونی و تبدیل‏ پایتخت را صلاح ندیده ردّ کردند.